

بیشه‌ی سبز

محمد اقلی واحدیان خضرو

www.ketab.ir

سرشناسه	: واحدیان خضرو، محمدقلی، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: پیشه‌ی سبز/ محمدقلی واحدیان خضرو.
مشخصات نشر	: تبریز: انتشارات نباتی، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۲۴۰ ص؛ ۲۰×۱۴ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۲۷-۱۲۱-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۴
	Persian poetry -- 20th century
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۶۳
رده بندی دیویی	: ۸۱/۲۶
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۷۰۳۴۸۰
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیبا



محمد قلی واحدیان خضرو

پیشه‌سبز

ناشر/ نباتی

قطع/رقعی/تعداد صفحه ۲۴۰

تیراژ/ ۱۰۰۰

چاپ اول/ ۱۴۰۰

شابک ۹۷۸-۶۲۲-۲۲۷-۱۲۱-۳

قیمت/ ۶۰۰۰۰ تومن

مرکز فروش: تبریز - مابین سه‌راه طالقانی و تربیت مجتمع تجاری

استاد شهریار زیر همکف انتشارات نباتی - پلاک ۴۶ تلفن ۳۵۵۴۷۵۱۰

فهرست

۱.....	بیشه‌ی سبز.....
۹.....	بخش اوّل غزلها.....
۹.....	مقدمه.....
۱۳.....	بخش دوم.....
۱۳.....	مثنوی و سایر قالبهای شعری.....
۱۴.....	بخش سوم.....
۱۴.....	تورکی منظومه.....
۱۵.....	مقدمه.....
۲۵.....	دل مخزن اسرار ازل.....
۲۶.....	گهواره‌ی شب و روز.....
۲۸.....	تنها لبّت تسلی.....
۲۹.....	حبیب همچو بدر.....
۳۰.....	هزاران دسته گل.....
۳۱.....	قضاوت عالمی دارد پراز اضداد.....
۳۳.....	غیر حق هرچه بینی همه دان نقش بر آب.....
۳۴.....	ز درشتی تو مسوز خرمن عشق ازلی.....
۳۵.....	جز گفتن و حسرت کشیدن ندم دست.....
۳۷.....	سهلم کن آن لقا را.....
۳۸.....	سرو رعنا قد و پر سایه چو خشکد بچمن.....
۳۹.....	چراغ دل.....
۴۰.....	سحر جمال.....
۴۱.....	قد کشیده در ملک را در راهش خم کن.....
۴۲.....	خندیدن و قهقهه زدنی در کار نیست.....
۴۳.....	بجز یک ره نماندم هیچ.....
۴۴.....	هرکمالی بالقوه بهتر است.....
۴۵.....	در کوی دلبر نازد منتظر مدام است.....
۴۶.....	تا به دریا برسند ره همگان را دل نهراست.....

- ۴۷ سوز دل
- ۴۸ زشت و زیبا
- ۴۹ بدانجا گر چو بدرت رو درخشید
- ۵۱ شعله ی عشق دل
- ۵۲ بافد آسمان به ریسمان که برد کارش پیش
- ۵۴ نکن بر فلک اعتماد
- ۵۵ بیا همّت کن و آنکه دعا کن
- ۵۶ نکن از دست هیچ بیگانه فریاد
- ۵۷ دُردانه ، بهائش تو ندان کم ز کرور
- ۵۸ مستم همه بی آنکه کند به ساغرم دُرد
- ۵۹ هر آن تو نی خوش داشتی
- ۶۰ صبح دولت چون دمید
- ۶۲ بر خلقت هراں هو حکمت چو موج دریاست
- ۶۳ چنین خلقی نه ممکن بر کسی را
- ۶۴ از نهر غسل نی چشد او هیچ بر عهد
- ۶۵ خلوت انس
- ۶۶ گرفت ار نای ، نی چون می توان زد ؟
- ۶۷ شُرب رضوان مر تو را از ساغر کوثر رسد
- ۶۸ راز پس پرده ی عالم
- ۶۹ کی خود آیند و قدم در ره جبران بنهند ؟
- ۷۱ عشق سرشار
- ۷۲ روضه ی او را با عالمی سودا نمی کنم
- ۷۳ راه بی پایان عشق
- ۷۴ حلقه ی گیسو
- ۷۶ دیو نفس
- ۷۷ آواره ی کویت شدنم میل دلم بود
- ۷۸ میر گوهر ز جانت نزد آنان
- ۷۹ او زجان گوید که جانم می رود

- اگر ناله را جوش کنند..... ۸۰
- گلبنگ یا الهی..... ۸۱
- چه خوش ، لبان ترازوی خنده و گریه بهم آیند !..... ۸۲
- شعر تر..... ۸۳
- این نشئه ز تار و بود الفت همه ریستند..... ۸۴
- با قافله داران ازل چون رفتی..... ۸۵
- گر گوید او انا الحق..... ۸۶
- بنصر جای خنصر منشان..... ۸۷
- ملک پر ز گوهر..... ۸۸
- آب دادم گل و روحم خندید..... ۸۹
- هوای عشق..... ۹۱
- مرا خوشتر به پهلوی آن..... ۹۲
- استاده تماشا همه سوزند سراپا..... ۹۳
- اندیشه ی پویا همه او را بود سر..... ۹۴
- دیده ی مملو ز خون..... ۹۵
- ز دل آید چو سخن..... ۹۶
- از بخت بدم فرصت دیدار نبود..... ۹۷
- بیشه ی سبز..... ۹۸
- راه وصال پر از بلاست..... ۹۹
- من سنان قلم از سُرَب کنم..... ۱۰۰
- کوثر جان..... ۱۰۱
- بیابان خیال..... ۱۰۲
- گفتم نرانم از پیش ، شهر جنون برم خویش..... ۱۰۳
- نفسی پر چانه سوی دانه هدایت کردم..... ۱۰۵
- در خدمت او لاله بدستش ساغر..... ۱۰۶
- من خسم گر ببرم به غیروا دست نیاز..... ۱۰۷
- پریشانم ز حیرانی..... ۱۰۸
- این خاکدان ببازم..... ۱۰۹

- ۱۱۰..... به نگارین مه خود گشته عجین هر رازم.....
 ۱۱۱..... با قهقهه صد کوک زخم برسام.....
 ۱۱۲..... ولا رابی بلا دان بی تحقق.....
 ۱۱۴..... آن کو بَرت آن همه حسن آورده.....
 ۱۱۵..... چو دریا حکمت در ذره.....
 ۱۱۶..... علم ودانائی عصا کن تا بدان سر پا شوی.....
 ۱۱۸..... گوهر آور تو ز جان جیفه خریدار نداشت.....
 ۱۱۹..... عاقبت را خود رقم باید زنی.....
 ۱۲۰..... دگرت عذر مدامت همه بی تأثیرست.....
 ۱۲۱..... ناله اگر از ته جان شد بلند.....
 ۱۲۲..... پریشانی ببر از جان و دادم رس.....
 ۱۲۳..... تو ز سعیت ز خیر فرش بینداز.....
 ۱۲۴..... نی کاخ مجلل به بی بسست بنا کن.....
 ۱۲۵..... بکار آید بسختی چهره سوخته.....
 ۱۲۶..... حسرت دیدار.....
 ۱۲۷..... همه بینند که تو رفتی بیراه.....
 ۱۲۸..... ما سواست دگرم نی دهم دل تسکین.....
 ۱۲۹..... از گوهر خود نی که توان پاس بدارم.....
 ۱۳۱..... عاقل پریده بر عرش جاهل چریده در فرش.....
 ۱۳۲..... در همنشینی گل تا سر دهد ترانه.....
 ۱۳۳..... فراق سوزناک.....
 ۱۳۴..... در قرب حضرت دوست.....
 ۱۳۵..... بر بی وفای گستاخ از دل وفا کن.....
 ۱۳۶..... نگارین جلوه.....
 ۱۳۷..... تو اربابی، گدائی را ز خود آورده ام دستی.....
 ۱۳۸..... کی خود آئی و ز کولت بنهی بار هوس؟.....
 ۱۳۹..... در تفرقه ی مردم دیوانگان دست در دست همنند.....
 ۱۴۰..... شاهد گلستان.....

۱۴۱	ممتاز از آن آینه گه نی که غباری.....
۱۴۲	راز سربه مهر.....
۱۴۳	از بلا جز که ولا ندان تو دیگر اثری.....
۱۴۴	سر شو یا پیرو به سر.....
۱۴۵	قاموس دل.....
۱۴۶	از نسیم سحر، جان تازه گرفتم.....
۱۴۷	دان خام ورا خام ترا زهر خامی.....
۱۴۸	چشمان آسمانی.....
۱۴۹	گر آن ندید امانت، دیگر نبین امانی.....
۱۵۰	لاله های خندان.....
۱۵۱	رهائی را به جزأت نی گمانی.....
۱۵۲	چمنزار دل.....
۱۵۳	به کتاب زندگی هر ورقش شیرین دان.....
۱۵۴	مثنویها.....
۱۵۴	خود یافتی یقین او را شناختی.....
۱۵۹	خدایا از نعم هر آنچه دادی.....
۱۶۴	امید و درس.....
۱۶۶	منور شاهدان همچو دیبا.....
۱۶۸	جلای خادمان بنمای.....
۱۷۰	گر کنی نیکی و بر دریا زنی.....
۱۷۲	شد به روی صحنه دنیا دیده ای.....
۱۷۵	غریب بی صدایی.....
۱۷۷	دُرّها را ملک جان گر نی صدف.....
۱۷۹	رو به انصاف آور و صلح و صفا.....
۱۸۲	ز دانایان شنو حرف حسابی.....
۱۸۳	ز حکمت صید باشد مر تو را جان.....
۱۸۵	تو را گویم حکایتها ز دیهی.....
۱۸۸	فتادم چون اسیر جان سرشتم.....